

حرکت خود را با عزم راسخ ادامه می‌دهم

یادداشت: حوالی ساعت سه بعد از ظهر چهارشنبه ۲۹ خرداد ۱۳۸۷ مرا به بازداشتگاه موقت زندان عادل‌آباد تحویل دادند و عصر پنجشنبه ۳۰ خرداد آزاد شدم. با ورود به زندان عادل‌آباد شیراز به یاد گذشته دور، سی و هفت سال پیش، افتادم. این فضایی آشنا و پرخطر برای من بود. در تابستان ۱۳۵۱ اولین زندانی زندان عادل‌آباد بودم. در آن زمان، احداث این زندان مدرن، که طبق الگوی زندان‌های آمریکایی ساخته شده بود، به اتمام می‌رسید و پیش از افتتاح یکی دو بند آماده آن در اختیار «کمیته مشترک ضد خرابکاری» قرار گرفته بود. هنوز بوی رنگ دیوارها و نرده‌ها فضا را آکنده بود که ساواک در این ساختمان مستقر شد و درست روبروی اتاق بازجویی مرا در اتاقی محبوس کردند و هفده روز با دستبند به تخت بستند. تصادفاً مهندس ناظر زندان خویشاوند مادری‌ام بود. او هنوز به زندان سر می‌زد. روزی از پنجره کوچک اتاق مرا دید، وارد شد و حال و احوالی کرد و به سفارش او بازجویان ساواک ناهار برایم آلبالو پلو آوردند. اندکی بعد یک سال در سلول انفرادی این زندان و مدت‌ها در بند سیاسی (بند چهار) محبوس بودم. ورود به این زندان برایم سرشار از یادآوری خاطره‌های دور بود.

پس از آزادی، در عصر جمعه ۳۱ خرداد با خبرنگار روزنامه *کارگزاران* مصاحبه مفصلی کردم. خبرنگاران علاقمند بودند و خود نیز مشتاق که تلقی خویش را از این حادثه به اطلاع عموم برسانم. مصاحبه‌ای کردم و گفتنی‌ها را گفتم. قرار بود این مصاحبه در صفحه اول روزنامه *کارگزاران* دوشنبه (۳ تیر ۱۳۸۷) منتشر شود؛ مانند شماره پنجشنبه ۳۰ خرداد که گزارش خبری بازداشت مرا منعکس کرده بودند. یکشنبه شب، با مراجعه به سایت روزنامه فوق، دیدم که مصاحبه‌ام منتشر نشده. مطلع شدم که آقای محسنی اژه‌ای، وزیر اطلاعات، تلفنی با آقای غلامحسین کرباسچی، مدیرمسئول روزنامه *کارگزاران*، تماس گرفته، به شدت به گزارش خبری روز پنجشنبه درباره بازداشت من معترض شده و خواسته که از درج مصاحبه‌ام خودداری کنند؛ و چنین شد. اژه‌ای گفته بود: «شهبازی را نباید بزرگ کرد.» او تصور می‌کند بزرگی و کوچکی انسان‌ها به دست «بندگان» است. کرباسچی و اژه‌ای دوست صمیمی دیرین، هم‌درس و احتمالاً هم‌جیره‌ای دوران تحصیل در مدرسه حقانی قم‌اند.

در پی عدم انتشار مصاحبه فوق، که به دلیل محترم شمردن اخلاق مطبوعاتی اعلام نظراتم را چهار روز به تأخیر انداخت، مصاحبه‌ای با آقای محمدرضا نسب عبداللهی انجام دادم که عصر دوشنبه، ۳ تیر، در وب‌گاه خبرگزاری «فرارو» انتشار یافت. [۱] اینک همان مصاحبه را، با اصلاحات و توضیحات ضرور، منتشر می‌کنم.



عکس از آقای محمدرضا نسب عبداللهي، خبرنگار

چه شد که بازداشت شدید. بالاخره شما جزيي از سيستم هستيد و اصلاً کسي انتظارش را نداشت که از زندان سر در آوريد.

نمي دانم چرا انتظار وجود نداشت. اگر تحولاتي را که در چند ماه اخير اتفاق افتاده بود دنبال کنيد متوجه مي شويد که بازداشت من دور از انتظار نبود.

شاکیان شما چه کسانی هستند؟

سردار سرتیپ دوم عبدالعلي نجفي فرمانده معزول سپاه انصارالمهدي، سرهنگ ابراهيم عزيزي فرماندار فعلي شیراز و فرمانده سابق بسیج شیراز، غلامرضا غلامي بخشدار مرکزي شیراز، ذبیح الله عزيزپور معروف به ملکپور فرمانده سابق اطلاعات بسیج مقاومت ناحیه فارس که علیه من به خاطر نگارش کتاب ۱۴۶۱ صفحه اي «زمین و انباشت ثروت: تکوین الیگارشي جديد در ایران امروز» [۱] تحت عنوان نشر اکاذیب و تهمت و افترا شکایت کرده اند. ظاهراً تعداد شاکیان قرار است افزایش پیدا کند.

اما خبرگزاری رسمي دولت (ایرنا) عبدالعلي نجفي را بر خلاف تصور شما همچنان فرمانده سپاه انصار مي خواند.

نه! سردار نجفي بر کنار شده و فقط موقتاً، تا انتصاب مسنول جديد، حفاظت ریاست جمهوری را در اختیار دارد. الان سپاه در حال انجام برخی تحولات ساختاري است و آقای سردار حسين خالقي، فرمانده سابق حفاظت فرودگاه ها و معاون عملیات نیروي مقاومت بسیج، قرار است پس از ادغام چند نیرو، از جمله سپاه انصار و سپاه ولي امر و غيره، فرمانده نیروي جديد شود. پرونده تخلفات نجفي هم در سازمان قضايي نیروهاي مسلح در دست رسیدگی است. بعضي مي خواهند به دليل مقابله من با مفاسد مالي کسانی چون سردار نجفي و سرهنگ عزيزي چنین جلوه دهند که گویا من در مقابل سپاه قرار گرفته ام یا سپاه را تضعیف مي کنم. قطعاً چنین نیست. سپاه مساوي با نجفي یا عزيزي نیست. سپاه حتي مساوي با فرماندهان نامدار پيشين آن، مانند سردار محسن رضايي یا سردار رحيم صفوي، نیز نیست. تقابل من با کسانی است که، متأسفانه، در کسوت مقدس سپاه هستند. به تعبیر یکی از عزیزان پاسدار، «سپاه به لطف خداوند متکي و قائم به هیچ کس نبوده و نیست؛ چشمه جوشاني است که همواره استوانه انقلاب بوده است.»

چرا در همان روز نخست وثیقه را تأمین نکردید تا پایتان به زندان نرسد.

ساعت یک و نیم بعد از ظهر به من گفتند که باید صد میلیون تومان وثیقه بگذاری. هر فرد متمولی هم که باشد در نیم ساعت نمی‌تواند کاری کند چون کارشناسی سند و مراحل اداری مربوطه سه چهار ساعت طول می‌کشد. من هم گفتم در پایان وقت اداری کاری نمی‌توانم بکنم. بنابراین، ناچار روانه زندان شدم.

اما گفته می‌شود که شما صبح چهارشنبه به دفتر جابر بان‌شی، دادستان شیراز، مراجعه کردید و بنابر این فرصت کافی برای تأمین وثیقه داشته‌اید.

موضوع اینگونه نیست. پس از سفر اخیرم به تهران از سوی دادیاری شعبه ۴ احضاریه‌ای به دفتر من در شیراز و به مستخدم دفتر تحویل شد. در واقع، در تهران بودم و احضاریه به من ابلاغ نشده بود. منتظر بودم احضاریه دوم ابلاغ شود و بنابراین به دادیاری شعبه ۴ مراجعه نکردم. تا اینکه یکی از بستگانم، که از مقامات قضایی فارس است و با آقای بان‌شی دادستان شیراز نیز دوست است، مکرراً با من تماس گرفت و مدعی شد که آقای بان‌شی خواستار تشکیل یک جلسه مشترک و حل و فصل قضیه و آشتی‌کنان شده است. گفتم گویا حکم جلب مرا دادیاری شعبه ۴ صادر کرده. این خوشاوند اطمینان داد که بعد از جلسه با آقای بان‌شی این مسئله حل می‌شود. یعنی در من اعتماد ایجاد کردند که حکم جلب در کار نیست و نیازی به تأمین وثیقه و غیره نیست و مسئله در حد رفع سوءتفاهمات جاری است. بالاخره من، به‌رغم اکراه و عدم تمایل به دیدار با بان‌شی، به‌علت این اصرار به ملاقات با بان‌شی رضایت دادم.

روز چهارشنبه بسیار محترمانه به دفتر بان‌شی دعوت شده و رفتم و تا حوالی ساعت یک بعد از ظهر آنجا بودم. آقای بان‌شی در این جلسه درباره مواردی که درباره‌اش در کتاب «زمین و انباشت ثروت» نوشته بودم از خود دفاع کرد و گفت که صد میلیون چک اوقاف متعلق به دادگستری است. به او گفتم مرجعی که این اطلاع را در اختیار من نهاده اطمینان قطعی داده که بان‌شی صد میلیون تومان فوق را دریافت کرده و برداشت نیز شخصی بوده. آخرین مبلغ سی و پنج میلیون تومان بوده که اوقاف با پرداخت آن به بان‌شی موافقت نکرده زیرا نقش وی در ماجرای شهر جدید صدرا و موقوفه مرحوم زالی تمام شده بود و دلیلی برای پرداخت جدید وجود نداشت. سپس، مسئله یک میلیارد تومان پول فروش اموال ورثه مرحومه آغا بی‌بی شیبانی (همسر محمد خان ضرغامی رئیس ایل باصری) را مطرح کردم که به ورثه، به‌رغم حکم قاضی، پرداخت نشد. این پول باید در سال ۱۳۸۰ پرداخت می‌شد ولی به بهانه‌های مختلف به تعویق انداختند. در سال ۱۳۸۱ در سفر به شیراز به آقای حائری، امام جمعه، مراجعه کردم و وی از خانه‌اش به توحیدی‌نیا، معاون ستاد اجرایی، تلفن کرد و بعد گوشی را به من داد و توحیدی‌نیا گفت که یک میلیارد تومان در حساب ۱۰۷ بانک ملی به‌نام ورثه مرحومه آغا بی‌بی شیبانی محفوظ است و بعد آقای حائری به توحیدی‌نیا گفت که سود این پول باید به ورثه تعلق بگیرد. بان‌شی گفت این مسئله به من مربوط نیست و حکم را آقای فاضل داده است. (محمدعلی فاضل رئیس دادگاه‌های عمومی و انقلاب شیراز و از نزدیکان آقای حائری و رفیق بان‌شی است که طبق شنیده‌هایم نامزد آقای حائری برای ریاست کل دادگستری فارس است.) در جلسه فوق از این قبیل مسائل مطرح شد. بان‌شی کاملاً در موضع دفاع شخصی و موجه جلوه دادن خودش بود. در پایان، درباره تصرف و تخریب و فروش دو هزار هکتار مراتع عشایر سرخی به شدت اعتراض کردم و گفتم که شما به عنوان دادستان مسئولید و از ده دوازده نفر ایادی شرکت‌های زمین‌خوار در مقابل دو هزار خانوار عشایر حمایت می‌کنید. عملاً با این صحبت‌ها در ساعت یک بعد از ظهر دیدار با بان‌شی تمام شد. گفتم اوائل هفته آینده به همراه وکیل، آقای محسن آقازاده که در تهران است، به دادیاری شعبه چهار مراجعه می‌کنم. بان‌شی گفت: مسئله‌ای وجود ندارد، شما همین الان سری به دادیاری ۴ بزنید. به این ترتیب، فریبم دادند و با طول دادن ملاقات نقشه از قبل طراحی شده خود را برای زندانی کردن و توهین به من اجرا کردند. به دادیاری رفتم. دادیاری را به عنوان مرجع رسیدگی تعیین کرده بودند نه بازپرسی، که تابع دستور بان‌شی باشد. می‌دانید که دادیار تابع دادستان است ولی طبق قانون بازپرس استقلال دارد و می‌تواند نظر دادستان را اجرا نکند. در دادیاری نیم ساعتی اظهارات آقای سعید شبانی، مشاور حقوقی فرماندار و وکیل سردار نجفی و سرهنگ عزیزی و سایر شاکیان، و پاسخ من طول کشید. ساعت یک و نیم گفتند که وثیقه بگذارید. گفتم کفالت هم می‌توانم بگذارم یا نه؟ دادیار خواهش کرد که چند دقیقه‌ای از اتاق خارج شوم و سپس تلفنی از بان‌شی پرسید و پس از بازگشت من به اتاق گفت که باید صد میلیون تومان وثیقه بگذارید به‌رغم این‌که می‌توانستند با صدور قرار کفالت ماجرا را فیصله دهند. من گفتم در نیم ساعت نمی‌توانم کاری بکنم. به این ترتیب عملاً نقشه طبق طراحی آقایان انجام شد.

وضع بازداشت چگونه بود؟

اعزام من به بازداشتگاهی که مرا فرستادند عملاً توهین‌آمیز بود. تعمد داشتند که توهین کنند. می‌توانستند با توجه به شأن و موقعیت علمی و سیاسی‌ام و انتساب من به نظام مرا در مکان محترمانه‌ای بازداشت کنند ولی این کار را نکردند و مرا تحویل بازداشتگاه مرکزی دادند که جای خوبی نیست و در واقع برای تحقیر بود. در زندان مطلع شدم که بازداشت شدگان منطقه کمر سپیدان نیز در بند همجوار هستند. فهمیدم که نیروی انتظامی در ماجرای ۱۳ و ۱۴ خرداد برخورد فجیعی با مردم کمر سپیدان کرده. مطلع شدم که گویا بانوان را روی زمین خوابانیده و با پوتین به سر

آن‌ها می‌کوبیدند و در اداره آگاهی سپیدان گلوی زنان را فشار می‌دادند و با کتک می‌خواستند که اوراق را امضا کنند. این رفتارهای غیرانسانی به خاطر اعمال نفوذ برخی مقامات متنفذ فارس بود.

اما آقای مؤیدی، فرمانده انتظامی فارس، مدعی است که نیروی انتظامی زمین‌های ملی منطقه کمر را از دست متصرفان غیرقانونی آزاد کرده است.

نه، به این صورت نیست. شیوه عملکرد به این گونه است که در ابتدا اراضی مردم را ملی، یعنی متعلق به دولت، اعلام می‌کنند و بعد با واگذاری آن به برخی افراد یا شرکت‌های اقماری و تفکیک و فروش، این اراضی را به پول نقد تبدیل می‌کنند. این رویه به‌طور گسترده در بیست سال اخیر در فارس به کار گرفته شده است. قانون ملی شدن جنگل‌ها و مراتع، که در زمان شاه در جریان به‌اصطلاح «انقلاب سفید» تصویب شد، قانون بدی بود. وقتی ۸۰ تا ۹۰ درصد اراضی کشور را متعلق به دولت بدانید دست مدیران و کارمندان برای فساد باز می‌شود. زمان شاه این فساد وجود داشت و اکنون پس از یک وقفه از سر گرفته شده و به اوج خود رسیده است؛ در حدی که کمتر مدیر عالی‌رتبه‌ای در استان فارس و در بسیاری استان‌های کشور هست که از سازمان جنگل‌ها و مراتع چند هکتاری زمین نگرفته باشد. در فارس بسیاری از مدیران آلوده این مسئله هستند و در نقاط مرغوب و گران زمین گرفته‌اند. روش آقایان بدینگونه است که اراضی را بر اساس قانون ملی شدن جنگل‌ها و مراتع «ملی» اعلام می‌کنند. به این ترتیب، اراضی مردم به اراضی دولت تبدیل می‌شود و مالکین دارای سند ثبتی و بنچاق‌های قدیمی و عشایر و دامدارانی که قرن‌ها و نسل‌ها دارای نسق در مراتع خود هستند تبدیل می‌شوند به «متصرفین غیرقانونی». سپس، آقایان واگذاری گیرنده، که افراد ذینفوذ هستند، تبدیل می‌شوند به افراد ذیحق!

دعوی شما آن گونه که احمد سیاوش پور، رئیس کل دادگستری فارس، گفته بر سر همین اختلافات ملکی است؟

از سال ۱۳۵۴ که به دانشگاه تهران وارد شدم ساکن تهران بودم تا دو سه سال قبل. در سال‌های اخیر هم‌راه حیرت می‌کردم که چرا دوستان قدیمی من، که قبل از انقلاب فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی شیراز را اداره می‌کردند، در شیراز نمانده‌اند ولی در تهران به مناصب عالی رسیده‌اند؛ مثل آقای مرتضی شاپوریان که از شهرداران موفق مناطق تهران بود. به این ترتیب، عملاً در شیراز فقط‌الرجال شده و نخبگان سیاسی شیراز همه به تهران مهاجرت کرده‌اند. علت این مهاجرت و ترک وطن را درک نمی‌کردم. زمانی که به شیراز آمدم پیگیر اختلاف حقوقی شدم که سال‌هاست، بیش از بیست سال، با اداره منابع طبیعی داشتم. زیرا بخش مهمی از ارثیه خانوادگی‌ام را، که به ده تن از ورثه مرحوم حبیب شهبازی (پدرم) و حدود یکصد خرده‌مالک تعلق دارد و متعلق به شخص من تنها نیست، به‌رغم این‌که اراضی زراعی قدیمی بود «ملی» اعلام کرده بودند. از بیست سال پیش علیه منابع طبیعی به دادگاه حقوقی شکایت کرده و در شیراز این شکایت را جدی‌تر پیگیری کردم. در تمامی مراحل نیز تاکنون حقانیت دعوی من و سایر خرده‌مالکین دارنگان علیه اداره منابع طبیعی به اثبات رسیده است.

پس از استقرار در شیراز، با توجه به سابقه رابطه نزدیک با آقای حائری از سال‌های ۱۳۴۷-۱۳۴۸ وی در ظاهر به من کمک می‌کرد. ولی، به‌رغم این‌که منتسبین به ایشان، مانند علیرضا مسعودی و سردار عباسعلی اقبالی، به سادگی از اراضی دولتی واگذاری‌های کلان دریافت می‌کردند، که همه مردم شیراز سال‌هاست این را می‌دانند، می‌دیدم که حق شرعی و قانونی من و ده‌ها خانوار خرده‌مالک صاحب سند نه تنها احقاق نمی‌شود بلکه روز به روز مسئله بغرنج‌تر می‌شود. پس از دو سه سال اقامت در شیراز و آشنایی دقیق با فضای شهر متوجه شدم که مسئله به آن سادگی که تصور می‌کردم نیست و من در واقع خوش‌باور بوده‌ام و همه چیز را با عینک خوش‌بینی می‌دیدم. معهداً، بر سر مسائل شخصی خود و شرکایم، که بعضاً بسیار فقیر هستند، هیچگاه در سایتی مطلبی عنوان نکردم و از طرق حقوقی و قضایی پیگیری کردم. تا این‌که مسئله تصرف غاصبانه دو هزار هکتار اراضی متعلق به طوایف سرخی پیش آمد. اراضی بسیار مرغوب متعلق به حدود دو هزار خانوار عشایر محروم منطقه کوهمره که در منطقه حفاظت شده محیط زیست واقع است. در مقابل چشم خود دیدم که این مراتع غنی و سرشار از یوشش گیاهی را گروهی سودجو با حمایت برخی نهادها و ادارات تخریب و تفکیک می‌کنند و می‌فروشند. از اینجا بود که اعتراض من آغاز شد و در تقابل با شرکت‌ها و برخی افراد متنفذ دست‌اندرکار فروش اراضی و مراتع قرار گرفتم به‌رغم سابقه دیرین دوستی با بعضی از آن‌ها. این تقابل با نامه‌های سرگشاده عشایر سرخی به مقامات عالی مملکتی شروع شد و با سخنرانی در دانشکده مهندسی دانشگاه شیراز اوج گرفت و ادامه یافت. تا این مقطع سایت‌هایی مثل رجا نیوز نیز از من حمایت می‌کردند. ولی زمانی که مسئله درگیری با آقای حسینیان پیش آمد این سایت‌ها در مقابل من موضع گرفتند.

به این ترتیب، تا زمانی که مسئله من شخصی بود هیچ نوع حرکت سیاسی در جهت منافع خود نداشتم و شأن وبگاه خود را بالاتر از آن می‌دیدم که مسائل شخصی را در آن مطرح کنم. افرادی قریب به سی سال با من دوست بودند و نمی‌دانستند ارثیه پدری و زمین موروثی دارم یا با اداره منابع طبیعی درگیرم. در دوران دولت آقای خاتمی نیز این

دعوی حقوقی وجود داشت. بسیاری از مقامات عالی در دولت آقای خاتمی با من دوستی نزدیک داشتند ولی هیچگاه این مسائل را عنوان نمی‌کردم. ولی زمانی که مسئله دفاع از حقوق عشایر پیش آمد مسئله دگرگون شد و در مقابله با شبکه مقتدری که آن را «مافیای زمین‌خوار فارس» نامیدم حرکت خود را شروع کردم. آقایان می‌خواهند دعوی مرا شخصی و به تعبیر بعضی دوستان «فرافکنی»! جلوه دهند در حالی که چنین نیست. «عقل سلیم» حکم می‌کرد که در قبال چپاول مراتع عشایر سرخی سکوت کنم و پیگیر کار شخصی خود باشم نه این‌که با ایجاد تقابل با قدرتمندترین کانون‌های سیاسی منافع شخصی خود را در خطر قرار دهم. مشکل من از نظر حقوقی و قضایی مدتی است، بدون اعمال نفوذ هیچ مقامی و از مجاری قانونی و طبیعی، پس از فریب به بیست سال پیگیری تمام شده و نظریات نهایی کارشناسی به سود من صادر و امضا شده. بنابراین، هیچ نوع مشکل شخصی ندارم. مسائلی که مطرح کرده و از این پس نیز مطرح خواهم کرد ناشی از دغدغه‌هایم برای انقلاب و نظام است لاغیر. نگارش کتاب دوجلدی *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* یا کتاب پنج جلدی *زرسالاران* یا اعتراض جنجالی و شدید من به انعقاد قراردادهای نفت و گاز به‌ویژه قرارداد با کمپانی رویال داچ شل یا قرارداد استخراج طلای کردستان با کمپانی ریوتینتو یا صدور اطلاعیه حمایت از دکتر احمدی‌نژاد در انتخابات ریاست‌جمهوری یا انتقاد شدید از وی به خاطر معرفی برخی وزرا مثل آقای پورمحمدی و محسنی اژدهای و جهرمی یا نقد مواضع وزارت اطلاعات در حادثه انفجار شیراز یا حمایت از مردم کمهر در فاجعه ۱۳ و ۱۴ خرداد منطقه سپیدان چه ارتباطی با دعوی شخصی من با اداره منابع طبیعی دارد. این دعوی، همان‌طور که عرض کردم از بیست سال پیش جریان داشت و اکنون نیز به سود من تمام شده است.

متأسفانه، این رویه زشتی است که برخی آقایان در پیش گرفته‌اند برای متهم کردن منتقدان دلسوز نظام. به دلیل چنین رویه‌ای بخش سوم رساله ۱۴۶۱ صفحه‌ای خود به نام «زمین و انباشت ثروت: تکوین الیگارشی جدید در ایران امروز» را به همین مسائل اختصاص دادم به همراه اسناد و مدارک کافی؛ [۱] تا دیگر چنین مسائل لغو و سخفی مطرح نشود. ولی باز هم تکرار می‌شود. حتی تمامی فحش‌نامه‌های آقایان را نیز ضمیمه این بخش کرده‌ام با پاسخ آن؛ و تصور نمی‌کنم بیش از آنچه خود منتشر کرده‌ام توهین یا اتهامی برای گفتن داشته باشند. کسانی که علاقمند به آشنایی با این مسائل هستند می‌توانند به بخش پایانی رساله فوق مراجعه کنند.

شما چه مسئله‌ای با آقای حسینیان داشتید؟

بنده با آقای حسینیان نه سابقه دوستی دارم نه سابقه دشمنی، نه سابقه همکاری. تنها یک بار زمانی که مسئولیت مرکز اسناد انقلابی اسلامی با آقای سید حمید روحانی بود به دعوت ایشان به این مرکز رفتم برای بحث درباره جلد چهارم کتاب نهضت امام خمینی. این جلد هنوز منتشر نشده است. قبل از آن، آقای روحانی اصرار فراوان داشت تا معاونت پژوهشی این مرکز را بپذیرم که اگر پذیرفته بودم شاید مرکز اسناد انقلاب اسلامی به سرنوشت کنونی دچار نمی‌شد و آقای حسینیان و دوستانش نمی‌توانستند آن را تصرف و در واقع تملک کنند. آقای حسینیان را چند بار در برخی جلسات و همایش‌ها دیده‌ام. انتقادات من به وی بر سر مسائل اصولی است که جنبه شخصی ندارد. یکی، انتقاد به رویه کنونی در مدیریت مؤسسات پژوهشی کشور است که متأسفانه به بلیه‌ای برای تحقیقات سیاسی و تاریخی بدل شده؛ یعنی انتصاب افراد در رأس مؤسسات بدون توجه به صلاحیت علمی ایشان و تنها به اعتبار روابط و تعلق به حلقه‌های خاص قدرت سیاسی. از این منظر منتقد آقای حسینیان و برخی آقایان دیگر بوده‌ام و ایشان را شایسته تصدی این مناصب نمی‌دانم و حضورشان در مؤسسات پژوهشی را مخل رشد پژوهش و تحقیقات تاریخی و سیاسی در جمهوری اسلامی می‌دانم.

انتقاد دیگر به نوع نگاه ایشان به نهضت ملی شدن صنعت نفت است و دو قطبی کردن و مطلق کردن حوادث و ایجاد تعارض کاذب میان آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق. این تداوم همان خطی است که زمانی دکتر مظفر بقایی کرمانی و حزب زحمتکشان ملت ایران دنبال می‌کرد و اکنون آقای حسینیان پرچمدار آن شده است.

انتقاد دیگر به آقای حسینیان جنجالی است که وی در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای آفرید که در تعارض صریح با دیدگاه‌های اعلام شده و علنی مقام معظم رهبری بوده است. آقای حسینیان با مطرح کردن برخی مسائل به تحریک بخشی از نسل جوان انقلاب و طیف به اصطلاح حزب الهی پرداخت و فضایی آفرید، هماهنگ با افرادی مثل اکبر گنجی و دیگران، که این پرونده به‌کلی لوٹ شود و سرانجام هیچ کس نفهمد که حقیقت چه بود.

همه می‌دانند که آقای حسینیان تنها نیست و دوستان خیلی بانفوذی دارد که عموماً از مقامات امنیتی و قضایی هستند. «عقل سلیم» حکم نمی‌کرد در زمانی که در زیر فشار مافیای زمین‌خوار شیراز هستم، جبهه‌ای سنگین را علیه خود باز کنم و هیاهوی آقای حسینیان را علیه خود برانگیزانم. معهدا، ایشان خود وارد جنجال زمین‌خواری فارس شد، البته به حمایت از کانون‌های زمین‌خوار، و به همراه آقای علی فلاحیان، وزیر پیشین اطلاعات، با آقای دکتر احمدی‌نژاد،

رئیس‌جمهور، تماس گرفتند و به بدگویی از من و تحریف حقایق پرداختند. نمی‌دانم این اقدام چه دلیلی داشت ولی بهرحال انگیزه‌ای شد برای وارد شدن من به مبحث قتل‌های زنجیره‌ای و ارائه کارنامه آقای حسینیان.

یعنی نقش آقای حسینیان را در جهت انحراف پرونده قتل‌های زنجیره‌ای ارزیابی می‌کنید؟

بله، منظورم ایجاد غوغا و لوث کردن پرونده از سوی وی بود. نمی‌دانم چرا این کار را کرد ولی در بسته شدن پرونده و تاریک ماندن زوایای مهم و ناشناخته آن بسیار مؤثر بود. آقای حسینیان فضایی ایجاد کرد که همه به این نتیجه رسیدند این پرونده را زودتر مختومه کنند.

مستندات شما برای بهایی بودن آقای حسینیان چیست؟ آیا بهایی بودن آقای حسینیان را در راستای همان تز خود می‌دانید که بهایی‌ها در حال نفوذ به سیستم حکومتی هستند؟

من ادعا نکردم آقای حسینیان بهایی است. نوشتم وی به روستای صغاد تعلق دارد که در سال ۱۳۳۴، یعنی زمان تولد آقای حسینیان، به عنوان روستایی بهایی‌نشین شهرت داشته. این امر در منابع تاریخی ذکر شده. همان‌جا تأکید کردم که صغاد سال‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ شمسی با شهرک صغاد کنونی، که با مهاجرت و اسکان عشایر گسترش فراوان یافته، تفاوت اساسی دارد. هم‌اکنون طوماری تهیه کرده‌اند که گویا گفته‌ام همه مردم صغاد کنونی بهایی هستند. به‌هیچ‌وجه چنین نیست. زمانی که ما از مناطق بهایی‌نشین سخن می‌گوئیم، به این معنا نیست که همه بهایی بوده‌اند. مثلاً، می‌دانیم که مناطقی مانند آباده و خرمی و سروستان و نیریز در فارس یا برخی روستاهای شرق مازندران و گرگان یا برخی مناطق کرمان و یزد یا منطقه بستان آباد (سیسان) در آذربایجان مناطق متراکم بهایی‌نشین بوده‌اند. این بدان معنا نیست که مثلاً مردم نیریز یا سروستان یا شرق مازندران (خطه آمل و بابل و ساری و شاه‌ی) همه بهایی بوده‌اند. من سال‌ها پیش در رساله‌ای جغرافیایی جمعیتی بهانیان ایران را بررسی آماری کرده و در سایت خود و در فصلنامه تاریخ معاصر ایران منتشر نمودم. سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی نیز این رساله را، با عنوان «جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری در ایران»، منتشر کرد. در این بررسی، نام روستای صغاد هم ذکر شده بود. چرا در آن زمان معترض نشدند؟ آیا باید تمامی مردم بخش‌های مهمی از ایران علیه من طومار تهیه کنند که گویا نوشته‌ام مردم سروستان یا نیریز فارس یا محله سعیدی شیراز یا شرق مازندران یا یزد و کرمان و غیره و غیره بهایی بوده‌اند؟ این روش‌ها نوعی جوسازی و شانناژ سیاسی و پرونده‌سازی است برای استتار حقایق. در همه جا مسلمانان بوده‌اند و منظور از «منطقه بهایی‌نشین» این نیست که همه بهایی بوده یا هستند.

در مسئله نفوذ بهانیان در نهادهای حکومتی و سازمان‌های سیاسی از نیمه دوم دوره قاجاریه به بعد در مقاله «تأملی در مسئله بهانیت» [۱] و در رساله «جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری در ایران» [۲] گفتنی‌ها را گفته‌ام و تکرار آن را زاید می‌دانم.

برگردیم به موضوع اصلی گفت و گو. آقای سیاوش پور، رئیس کل دادگستری فارس، گفته‌اند که روز پنجشنبه شاکیان جدیدی به پرونده شما اضافه شده است؟

برنامه و نقشه آقایان همین بود که بهم خورد. در واقع، می‌خواستند مرا روز پنجشنبه با دستبند به دادسرا بیاورند، عکس مرا در وضع تحقیرآمیز در جراید محلی منتشر کنند و با افزودن شاکیان جدید و صدور قرارهای جدید و سنگین مرا در زندان نگه دارند و از روز شنبه جنجال بزرگی علیه من آغاز کنند با اتهامات زشتی مانند زمین‌خوار و کلاهبردار و غیره و غیره. به این ترتیب، در فضایی که امکان هر گونه دفاع از من سلب شده مرا به شدت بی‌حیثیت کنند. هم‌زمان، قرار بود تعدادی از گردانندگان مجمع دانشجویان عدالتخواه فارس را نیز دستگیر کنند و به این ترتیب، با توجه به زمان امتحانات و تعطیلی دانشگاه‌ها، مانع اعتراضات دانشجویی به دستگیری و توهین‌های وارده به من شوند. این نقشه با دقت از هفته‌ها پیش طراحی شده بود. به این دلیل در روز پنجشنبه آقای بانوشی، دادستان، برخلاف قانون و مقررات جاری و نص صریح قانون نام مرا به عنوان «زمین‌خوار» اعلام کرد، در حالی‌که حتی اگر من قتل نیز مرتکب شده بودم ایشان حق ذکر نام مرا نداشت، و مطالب موهنی علیه من در روزنامه‌های خبر و سبحان (دو روزنامه محلی شیراز) منتشر نمود. وی چنان از تداوم بازداشت من و در نتیجه عدم توانایی‌ام به پاسخگویی یا شکایت مطمئن بود که علت بازداشت مرا نه اتهام «نشر اکاذیب و افترا و تشویش اذهان عمومی» بلکه «زمین‌خواری هشتاد هکتار از اراضی منابع طبیعی» (یعنی همان اراضی ملکی و موروثی من) خواند و چنان تند رفت که حتی پرونده تیراندازی عوامل شرکت‌های زمین‌خوار به چادر محل اقامت من در چند سال پیش را، که در شعبه ۵ اداره آگاهی شیراز با شکایت من مورد بررسی قرار گرفت، معکوس جلوه داد و آن را تیراندازی «بستگان و طایفه شهبازی» خواند و به حساب من گذاشت. همه این مسایل را در بخش سوم رساله «زمین و انباشت ثروت»، که به پاسخگویی به جوسازی‌ها و اتهامات علیه من اختصاص دارد، با درج اسناد مربوطه شرح داده‌ام و نیز زندگینامه

مفصل و کارنامه سیاسی و علمی خود را. [۱] نمی‌دانم چرا این سخنان یاوه را مکرر تکرار می‌کنند. جالب‌تر این‌که، روزنامه محلی سبحان، بدون اعتنا به اتهام من، به دستور گردانندگان مافیای زمین‌خوار شیراز، خبر دستگیری مرا چنین منعکس کرد: «عبدالله شهبازی، زمین‌خوار معروف، دستگیر شد.» خوب است دوستان در شهر شیراز نظر سنجی کنند و ببینند مردم چه فرد یا افرادی را به عنوان «زمین‌خوار معروف» می‌شناسند و از عبدالله شهبازی چه تلقی دارند.



دادستان عمومی و انقلاب شیراز گفت: به دنبال تشکیل پرونده‌ای در شعبه ۴ دادپاری دادسرای ناحیه یک شیراز مبنی بر نشر اکاذیب، افتراء و تشویش اذهان عمومی در خصوص شهبازی صیح دیروز نامبرده به شعبه ۴ احضار و توسط دادیار قرار وثیقه ۱۰۰ میلیون تومانی برای شهبازی صادر شد.

وی در گفت و گو با «خبر جنوب» افزود: با توجه به عدم ارایه وثیقه از سوی متهم قرار بازداشت وی صادر و نامبرده هم اکنون بازداشت می‌باشد.

دادستان شیراز گفت: برخوردهای قاطع قضایی با زمین‌خواران علاوه بر کاهش روند تخریب و تصرف غیرقانونی اراضی، قیمت باغ‌شهرها را در شیراز کاهش داد.

حجت‌الاسلام بانسی در رابطه با پرونده‌های زمین‌خواری در شیراز در گفت و گو با خبرنگار ما گفت: در سال گذشته و چند ماه اخیر اقدامات مناسبی از سوی دستگاه قضایی استان فارس و دادستان شیراز برای بازگرداندن اراضی تصرف شده به دولت انجام شد.

دادستان عمومی و انقلاب شیراز در خصوص زمین‌خواری فردی بنام شهبازی افزود: به دنبال شکایتی از سوی منابع طبیعی مبنی بر زمین‌خواری ۸۰ هکتار از اراضی منابع طبیعی توسط فردی بنام شهبازی که این اراضی در مناطق جنوب شیراز و منطقه سیاح دارنگون قرار داشت به فاصله پرونده‌ای در شعبه ۹ بازپرسی دادسرای ناحیه یک شیراز تشکیل و موضوع در حال رسیدگی است.

وی ادامه داد: در بررسی‌های اولیه که توسط کارشناسان انجام شد شکایت منابع طبیعی مبنی بر زمین‌خواری تأیید و پس از اعلام نظر کارشناسان به صورت کتبی چنانچه اعتراضی از سوی شهبازی مطرح شود پرونده بازدیگر رسیدگی و در نهایت حکم نهایی از سوی قاضی صادر می‌شود.



روزنامه خبر جنوب (چاپ شیراز)، پنجشنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۷



عبدا... شهبازی همچنین روز جمعه گذشته تعدادی از مردم ساده لوح را گرد خود جمع کرده بود و تفاهای تجمع مبنی بر تخریب اراضی را کسزده بود و وعده بر کناری استاندار فارس را داده بود و بعضی از سایت های خبری و نشریات محلی نیز این شایعه را منعکس کرده بودند. شایان ذکر است که عبدا... شهبازی تحویل مقامات قضایی شده است.

رییس کل دادگستری فارس:
عبدا... شهبازی به دادگاه احضار شد

رییس کل دادگستری استان فارس گفت: عبدا... شهبازی که پیشتر مطالبی در رابطه با زمین خواری در سایت خود قرار داده بود و بصورت سی دی نیز این مطالب منتشر شده بود با شکایت شایگان خصوصی دپروز به شعبه اول دادبازی شیراز احضار شد. احمد سیاوش پور اظهار داشت: شهبازی به اتهام نشر اکاذیب و وارد کردن افترا به دادگاه احضار شده اما اکنون دادگاه برای وی فرار وثیقه صادر کرده است.

صفحه اول روزنامه سبجان (چاپ شیراز)، پنجشنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۷، که علاوه بر توهین آدرس سایت اهانت کننده به من را نیز درج کرده است!

فیلم واقعہ دانشگاه زنجان اشاعہ فحشا بود



عبدالله شهبازی بازداشت شد

به گزارش کارگزاری، در جریان برگزاری جشنواره فیلم دانشجویی در زنجان، فیلمی با عنوان «واقعہ دانشگاه زنجان اشاعہ فحشا بود» به نمایش درآمد. این فیلم به کارگردانی عبدالله شهبازی تهیه شده و در آن، شهبازی در نقش یک دانشجو در یک دانشگاه زنجان، در جریان برگزاری جشنواره فیلم دانشجویی، با یک فیلمساز خارجی ملاقات میکند. در این فیلم، شهبازی در نقش یک دانشجو، در جریان برگزاری جشنواره فیلم دانشجویی، با یک فیلمساز خارجی ملاقات میکند. در این فیلم، شهبازی در نقش یک دانشجو، در جریان برگزاری جشنواره فیلم دانشجویی، با یک فیلمساز خارجی ملاقات میکند.

عبدالله شهبازی، کارگردان این فیلم، در جریان برگزاری جشنواره فیلم دانشجویی، با یک فیلمساز خارجی ملاقات میکند. در این فیلم، شهبازی در نقش یک دانشجو، در جریان برگزاری جشنواره فیلم دانشجویی، با یک فیلمساز خارجی ملاقات میکند.

این فیلم به کارگردانی عبدالله شهبازی تهیه شده و در آن، شهبازی در نقش یک دانشجو در یک دانشگاه زنجان، در جریان برگزاری جشنواره فیلم دانشجویی، با یک فیلمساز خارجی ملاقات میکند. در این فیلم، شهبازی در نقش یک دانشجو، در جریان برگزاری جشنواره فیلم دانشجویی، با یک فیلمساز خارجی ملاقات میکند.

کارگزاران

بخشید آقای هایدگر شما فیلسوف هستی با ادیب

سکرتی باکت احمدی در محضر معرفت و پژوهش

مردم را باید آزاد بگذاریم

در محضر و با حضور جمعی از دانشمندان و فرهیختگان

پیشینی احمدی نژاد از بروز شورش های بزرگ

مهر سپاس

رکود تورمی در کار نیست

در محضر و با حضور جمعی از دانشمندان و فرهیختگان

مردم را باید آزاد بگذاریم

در محضر و با حضور جمعی از دانشمندان و فرهیختگان

مردم را باید آزاد بگذاریم

در محضر و با حضور جمعی از دانشمندان و فرهیختگان

مردم را باید آزاد بگذاریم

در محضر و با حضور جمعی از دانشمندان و فرهیختگان

شماره های تلفن تماس: ۸۸۷۹۸۱۱-۰، ۸۸۷۹۱۱۰۰، ۸۸۷۹۱۱۰۰، ۸۸۷۹۱۱۰۰
تلفن: ۸۸۷۹۱۱۰۰، ۸۸۷۹۱۱۰۰
فکس: ۸۸۷۹۱۱۰۰، ۸۸۷۹۱۱۰۰
www.kargozaran.com

ما را به جبهه جذب آگهی و ویژه نامه در استانها و شهرستانهای فاقد نمایندگی دعوت به همکاری می نماید.

کارگزاران

بازتاب خبر دستگیری من در روزنامه کارگزاران، پنجشنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۷ [۱]

این اقدام بانثی، آن هم در مقام دادستان عمومی و انقلاب شیراز، جرم مسلم است و به زودی علیه وی به دادرسی انتظامی قضات شکایت خواهم کرد. علیه روزنامه‌های خیر و سبحان نیز، به‌ویژه سبحان که مطالب موهنی علیه من منتشر کرده و مرا «زمین‌خوار معروف» نامیده، شکایت خواهم کرد.

این اقدامات غیراخلاقی مرا مصمم کرد که حرکت خود را با جدیت و عزم راسخ ادامه دهم و در راه ریشه کن کردن پدیده زشت سیطره مافیای مبارزه کنم. آماج این مبارزه فقط علیه مافیای زمین نخواهد بود؛ در حوزه‌هایی مانند قاچاق ارز و اسلحه و کالا و رانت‌خواری‌های کلان نفتی در جنوب فارس و عسلویه و سیمان و فولاد و مافیای مسکن و زمین شهری نیز مطالب گفتمی فراوانی دارم که بیان آن را لازمه دفاع از ارزش‌های انقلاب و نظام می‌دانم.

آیا بین بازداشت شما و ۱۱ نفری که در ارتباط با پرونده پالیزدار، به گفته سخنگوی قوه قضاییه، دستگیر شده‌اند نسبتی وجود دارد؟

ابدأ. من هیچ ارتباطی با آقای پالیزدار ندارم و ایشان را نمی‌شناسم. فقط فیلم سخنرانی‌های وی را دیده‌ام و از ماهیت ماجرا و مسائل پس‌پرده آن هیچ اطلاعی ندارم. مسئله من «افشاگری» نیست، نقادی از منظر پژوهش سیاسی است و مختص امروز یا دیروز نیست. سال‌هاست من در روزنامه‌ها و وبگاه خود یادداشت‌های انتقادی درباره مسائل مختلف منتشر می‌کنم. از زمانی که قرارداد بزرگ واردات چای با کمپانی هندی- صهیونیستی تاتا را نقد کردم تا نقد قرارداد با رویال داچ شل و گشایش بانک HSBC در ایران (سلف بانک شاهی و متعلق به کانون‌های صهیونیستی و تجار تریاک سده نوزدهم) و نقد بازداشت رامین جهانینگلو و نقد تخریب حسینیه در اویس کتابادی در قم و غیره و غیره. همیشه نیز بی‌پروا و بدون مجامله سخن گفته‌ام. این رویه از سوی من جدید نیست و «افشاگری» نیز نام ندارد. بنابراین، من «افشاگر اول» یا «افشاگر دوم» نیستم. این‌گونه تعبیر ژورنالیستی و تبلیغاتی است. ممکن است از منظر ژورنالیستی جذاب باشد ولی قابل انطباق با من نیست.

در مورد آقای پالیزدار دو حالت متصور است: یا او و دوستانش دلبسته و علاقمند به انقلاب و نظام هستند و به این تشخیص یا به اصطلاح «احساس تکلیف» رسیده و «افشاگری» کرده‌اند؛ یا فرضیه مطرح شده از سوی آقای حسین شریعتمداری در سرمقاله روز یکشنبه ۲ تیرماه روزنامه کیهان درست است و ماجرا «توطئه علیه نظام» بوده. بهرحال، ارتباطی به من و رویه من ندارد. من همواره حدود و ثغور نقادی را شناخته‌ام و میان نقادی دلسوزانه و مستند و «افشاگری» با هدف تضعیف و تخریب نظام مرز قائل بوده‌ام. معهداً، مقامات مسئول باید توجه کنند که لاپوشانی مفساد ایجاد شده و انحراف‌ها نمی‌تواند دفاع از کیان نظام تلقی شود بلکه قطعاً نتیجه معکوس می‌دهد. آقایان، که بعضاً شاید هیچ نوع تعلق دنیوی و مادی نداشته‌اند، دامادها و فرزندان دارند که از موقعیت خود سوءاستفاده کرده و می‌کنند. در چند مورد از افشاگری‌های آقای پالیزدار به‌طور مستند می‌دانم که این دامادها و آقازاده‌ها وجود خارجی داشته و مفسدانه عمل کرده‌اند. مردم این مسائل را می‌دانند و نظام باید با این‌گونه افراد، که از موقع سیاسی بزرگان خانواده خود (که ممکن است شخصاً منزله و پاکدامن باشند) برای بهره‌برداری شخصی استفاده مالی کرده و می‌کنند، برخورد قاطع کند. اگر نکند بستر برای پیدایش «پدیده‌ای به‌نام پالیزدار» فراهم می‌شود. ضرور است آقای شریعتمداری به این بعد از قضیه بیشتر بپردازند تا تعادل ایجاد شود و در میان جوانان و دانشجویان دلسوز انقلاب نسبت به عدالت ایشان شائبه پدید نیاید.

حتی خود من نیز بالاخره نفهمیدم که «پالیزدار رانت‌خوار» همان «پالیزدار افشاگر» است یا نه؛ چون اخبار ضد و نقیضی منتشر می‌شود. ولی، با توجه به توطئه زشت و غیراخلاقی که توسط مقامات قضایی و سیاسی فارس علیه خود من طراحی و اجرا شد، و خوشبختانه ناکام ماند، می‌دانم وقتی فردی در زندان باشد و قدرت دفاع نداشته باشد می‌توان وی را به همه چیز متهم کرد. مثلاً، با حمایت برخی مقامات محلی مدتی است سایت موهنی، با انتساب جعلی به «خانواده‌های شهدا و ایثارگران»، علیه من به راه افتاده و زشت‌ترین اتهامات و فحاشی‌ها را بر ضد من و حتی خانواده و فرزندانم منتشر می‌کند. این اقدام آقایان، که هویت‌شان نیز معلوم و معین است، علیه من البته «تهمت و افترا و نشر اکاذیب» نیست. پخش سی. دی. علیه من در نماز جمعه شیراز، حاوی زشت‌ترین توهین‌ها، بدون این‌که کسی مانع توزیع‌کنندگان شود یعنی توزیع‌کنندگان از حمایت ستاد اقامه نماز جمعه شیراز برخوردار بوده‌اند، البته «افترا و نشر اکاذیب» نیست؛ ولی مطرح کردن صغاد چهل پنجاه سال پیش به عنوان روستایی بهانی‌نشین، بر اساس اسناد و منابع تاریخی، یا انتشار مقاله‌ای تحلیلی درباره حادثه انفجار شیراز از منظر آقایان «افترا و نشر اکاذیب» است! جالب است که آقای انجوی‌نژاد، مسئول کانون فرهنگی رهپویان وصال، نیز گروهی از خانواده‌های شهدای حادثه انفجار در حسینیه کانون فوق را به شکایت علیه من و چهار تن از گردانندگان مجمع دانشجویان عدالتخواه فارس تحریک کرده. زمانی که آقای عزیزی، فرماندار شیراز، و دیگران انفجار کانون رهپویان را تصادفی می‌خواندند و با جوسازی و روش‌های پلیسی مانع اطلاع رسانی در این زمینه بودند، و حتی از به کار بردن عنوان «شهید» برای شهدای حادثه فوق جلوگیری می‌کردند و بنرهایی که عناوین «شهید» و «بمب‌گذاری» را به کار برده بود می‌بردند، من از معدود کسانی بودم که با انتشار مقاله در سایتم حادثه فوق را به صراحت انفجار سازمان‌یافته خواندم و یکی از اولین گزارش‌های خبری و تصویری دقیق را یکی دو ساعت پس از حادثه منتشر کردم. حال، به این دلیل که توضیحات وزیر اطلاعات درباره حادثه فوق و دستگیرشدگان مرتبط با آن را قانع‌کننده ندانستم هدف جوسازی و تهاجم آقایان قرار گرفته‌ام.

یعنی همان ماجرای که شما گفتید بمب‌گذاری کار خودی‌هاست؟

نه، من چنین چیزی نگفتم. فقط گفتم که خرابکاران نمی‌توانستند با محیط کانون رهپویان وصال بیگانه باشند و بمب‌گذاری نمی‌تواند کار سلطنت‌طلب‌ها باشد. من نویسنده کتاب کودتای نوزدهم هستم که در سالگرد اولین دهه انقلاب

(۱۳۶۷) منتشر شد و تنها منبع در این زمینه است. نوشتیم که سلطنت‌طلبان از سال ۱۳۵۹ به بعد بمب‌گذاری نداشته‌اند. و افزودم که، طبق بررسی من، علت حادثه، انفجار یک بمب دست ساز بوده که، دانسته یا ندانسته، منجر به انفجار یک مین ضد تانک موجود در نمایشگاه حسینیّه شده است. عاملین فاجعه احتمالاً از وجود مین ضد تانک خنثی نشده مطلع نبودند که می‌تواند با انفجار خود دویست شهید و زخمی بیافریند. آن‌ها تنها می‌خواستند با انفجار یک بمب کوچک فضای شهر را مدتی، قبل از سفر مقام معظم رهبری، آشفته کنند. ولی، انفجار مین فوق آنان را متحیر کرد و تناقض‌گویی‌های فراوانی را سبب شد که منجر به سلب اعتماد مردم شهر از اظهارات مقامات مسئول گردیده است.

بر همین اساس بود که عکس دو نفر از دستگیرشدگان را منتشر کردید؟

من عکس آقایان فرامرز شیخ‌الاسلامی و پسرخاله‌اش محمد شاه قطبی را که بازداشت شده بودند در سایتم منتشر کردم. این دو را می‌شناختم و می‌دانستم که اتهام بمب‌گذاری به آن‌ها تا چه حد مضحک است. خوشبختانه تحقیقات نیز این ادعای مرا ثابت کرد. آقای شیخ‌الاسلامی هم‌اکنون آزاد شده و آقای شاه قطبی در آستانه آزادی است. یعنی، هر دو به‌کلی بی‌گناه بودند. اگر از فیلم انفجار، که در اینترنت موجود است و نسخه کامل آن نیز به سادگی قابل دستیابی است، در نرم‌افزارهای تخصصی گراف و نمودار گرفته شود، می‌بینید که دقیقاً دو انفجار رخ داده است. ابتدا، نمودار انفجار اوّل دیده می‌شود که همان بمب دست‌ساز است که از راه دور کنترل شده و سپس نمودار انفجار دوم که همان انفجار مین ضد تانک است. مسئله خیلی روشن و بدیهی است. به‌علاوه، نوع مواد منفجره موجود در مین ضد تانک، که وجود آن در آزمایشگاه به اثبات رسیده، و رنگ نور انفجار به سادگی صحت ادعاهای مرا نشان می‌دهد. دلایل فراوان است. نمی‌دانم چرا این بررسی تحقیقی و تحلیلی چنین آقایان را آشفته کرده که خانواده‌های محترم شهدای کانون رهپویان را به شکایت علیه من ترغیب کرده‌اند!

در اختیار داشتن این اطلاعات همان فرضیه را تقویت می‌کند که مدعی است شما جزو وزارت اطلاعات بوده‌اید و بنا بر این به منابع اطلاعاتی دسترسی دارید.

من هیچگاه کارمند یا عضو وزارت اطلاعات نبوده‌ام. من فقط به عنوان یک محقق با نهادهای انقلابی همکاری می‌کردم و طرح‌هایی ارائه دادم که منجر به تأسیس مهم‌ترین مراکز پژوهش تاریخی و سیاسی در جمهوری اسلامی شد. کارنامه علمی و سیاسی و مشاغل و سمت‌هایم را در رساله «زمین و انباشت ثروت» منتشر کرده‌ام. از سال‌ها پیش منادی این نظر بودم که طبق رویه مرسوم در دنیای امروز همکاری پژوهشگران با نهادهای اطلاعاتی برای دستیابی به اسناد و کشف حقایق تاریخی الزامی و ناگزیر است و بدون واهمه به این باور خود عمل کرده‌ام. این در فضایی است که بسیاری از محققین، برای حفظ به‌اصطلاح وجهه علمی خود، از ورود به ساده‌ترین مباحث سیاسی پرهیز می‌کنند. هر کس خط فکری مرا دنبال کند متوجه می‌شود فردی مستقل بوده‌ام. وجه تمایز من با برخی محققین دیگر این است که فرزند انقلاب و نظام هستم و خود را از نظام جمهوری اسلامی بیگانه نمی‌دانم. متأسفانه، مورد عنایت هر دو جبهه انقلاب و ضد انقلاب نیز بوده‌ام. هم «هواداران دو آتشه» جمهوری اسلامی، از نوع مقامات محلی فارس، و هم مخالفان جمهوری اسلامی، هر دو، نهایت عنایت و لطف را به بنده داشته‌اند. جالب است بدانید که پس از دستگیری من نشریه نشنال ریویو، ارگان نومحافظه‌کاران آمریکا که سردبیر آن ویلیام باکلی از مقامات سابق سیا است، در یادداشتی به قلم مایکل روبین، روزنامه‌نگار صهیونیست، نوشت که «عبدالله شهبازی، مورخ رسمی جمهوری اسلامی ایران، به دلیل متهم کردن مقامات محلی فارس به فساد مالی زندانی شد.» [۱] برخی سایت‌های داخلی وابسته به کانون‌های معینی در میان مدیران جمهوری اسلامی نیز با القاب دیگر بنده را مورد عنایت قرار دادند.

کدام تعریف را از خود قبول دارید؟

من بچه انقلاب هستم و هیچ کدام از این آقایان به اندازه من با نظام جمهوری اسلامی نسبت ندارند.

ولی شما در مقطعی عضو حزب توده بوده‌اید و پس از انقلاب به انقلابیون می‌پیوندید.

یکی از افتخاراتم این است که از هشت سالگی که مرا برای ملاقات با پدرم به ساواک و زندان قزل قلعه می‌بردند با سیاست آشنا شدم، عشق به امام را از پدرم آموختم و از همان زمان تاکنون عاشق امام بوده‌ام. این تعلق هیچگاه منقطع نشده. هیچ وقت بر ضد جمهوری اسلامی نبودم. هر فردی دورانی از گشت و گذار و جست و جوی فکری در زندگی خود دارد. بنده زمانی نوجوان و جوان بودم، مدتی هوادار مجاهدین خلق و گروه‌های دیگر شدم، با افرادی مانند سعید شامسوندی و ستار کیانی (اعضای مجاهدین خلق در حوالی سال‌های ۱۳۴۹) دوستی نزدیک داشتم، از

بنیانگذاران بزرگترین سازمان مخفی مذهبی شیراز بودم که به مجاهدین خلق انتقاد داشت و در تابستان ۱۳۴۹ به همراه آقای سید علی محمد دستغیب نقش اصلی را در پخش بیاتیه مرجعیت امام خمینی در مجلس ختم آیت الله حکیم داشتیم و به این خاطر زندان رفتیم. پیشینه سیاسی پرتلاطم و مفصلی دارم و مدتی نیز علاقمند به مارکسیسم و حزب توده شدم. تکرار اتهام «توده‌ای»، مانند همان اتهام «زمین‌خواری»، بسیار سخیف است. کارنامه سیاسی و خانوادگی من روشن‌تر از بسیاری از این آقایان است. می‌توانید به بخش سوم رساله «زمین و انباشت ثروت» من مراجعه کنید که زندگینامه خود را به‌طور مفصل ذکر کرده‌ام.

چگونه شد که به سرعت از زندان آزاد شدید؟

روز پنجشنبه که برای تودیع وثیقه و آزادی من مراجعه کردند، مشاهده شد که شکایاتی، طبق برنامه قبلی و کاملاً سازماندهی شده، برای تقدیم شکایات‌های جدید به دادسرا مراجعه می‌کنند ولی آقای دادیار همه را بیرون می‌کند. یعنی برنامه ریزی برای ادامه بازداشت و هتک حرمت و جنجال اخلاقی علیه من کاملاً بهم خورده بود. از ساعت ده شب چهارشنبه به نظرم اتفاقی افتاد که همه چیز را دگرگون کرد و برنامه آقایان را عقیم نمود.

آن اتفاق چه بود؟

حدس می‌زنم موج رسانه‌ای و انعکاس بازداشت من در تقریباً همه سایت‌های مهم سبب شد که خبر به گوش بعضی از مقامات برسد و سریع دستور دهند که این بحث جمع شود و آقایان در واقع در اجرای توطئه خود شکست بخورند. یعنی عده‌ای شاید به من علاقه‌مند باشند و بازداشت مرا به مصلحت نظام ندانند. به همین دلیل ساعت ۱۰ شب مرا به «بند سبز»، که «بهشت زندان شیراز» به‌شمار می‌رود، منتقل کردند. در این زمان متوجه شدم اتفاقی افتاده است. جالب است بدانید که من در سال ۱۳۵۱ اولین زندانی زندان عادل‌آباد بودم؛ زمانی که این زندان هنوز افتتاح نشده و کمیته مشترک ضد خرابکاری و ساواک منحل شده از آن را شروع کرده بود. پس از ۳۷ سال بازگشت به این زندان برایم بسیار جالب بود.

و حالا که آزاد شده اید می‌خواهید چه کنید؟

از آقای بانثی، دادستان عمومی و انقلاب شیراز، به علت مصاحبه با روزنامه خبر (چاپ شیراز) و ایراد اتهامات کذب و توهین و افترا علیه خود و نقض صریح قانون به دادسرای ویژه روحانیت و به دادسرای انتظامی قضات شکایت خواهم کرد. علاوه بر این، دو هزار خانوار از عشایر سُرخ‌ی نیز در حال تنظیم شکایت از امام جمعه و برخی مقامات قضایی و اداری استان تحت عنوان تبانی و مشارکت در غارت بیت‌المال به دادسرای عمومی و انقلاب ویژه کارکنان دولت در تهران هستند. متن شکایات را بعداً پس از مشورت با وکلای تعیین و در سایت منتشر خواهم کرد. تصور می‌کنم این موج عمومی شود و تمامی افرادی که در سال‌های اخیر آماج تهاجم کانون‌های زمین‌خوار شیراز و همدستان آنان در میان مقامات محلی بوده و اموال خود را از دست داده‌اند به این موج خواهند پیوست؛ مانند عشایر بیات و کورش و دارغ قشقایی که در باجگاه ۹ هزار هکتار از مراتع‌شان را به زور از دستشان خارج کردند و ضمیمه شهر جدید صدرا نمودند و مردم قلات و کمر سپیدان و سیاخ و بیضا و غیره و غیره. قطعاً این مردم به موج شکایت علیه مقامات همدست با زمین‌خواران خواهند پیوست. این موج شکایت علیه امام جمعه و دو پسر ایشان و برخی مقامات اداری و نظامی و انتظامی و کارگزاران و دلالان و مدیران شرکت‌های دست‌اندرکار تصرف اراضی زراعی و مراتع مردم خواهد بود. احتمالاً این پرچم‌ترین پرونده در تاریخ قضایی جمهوری اسلامی خواهد شد. تقاضایم از مقامات عالی مملکتی این است که به تظلم هزاران تن از مردم مال‌باخته فارس عنایت کنند و مرجع قضایی خاصی را، با توجه به اقتدار کانون‌های متنفذ در فارس و عدم صلاحیت دادستان که خود متخلف و مورد اتهام است، برای رسیدگی به این شکایات تعیین نمایند.

تاریخ مصاحبه: جمعه، اول تیر ۱۳۸۷

تاریخ انتشار در وب‌گاه عبدالله شهبازی: ساعت ۱:۳۰ صبح سه‌شنبه، ۴ تیر ۱۳۸۷

منبع: سایت عبدالله شهبازی